

برادران و هم‌میهنان عزیزم*

محمدعلی فروغی

بحمدالله به فضل خداوند بار دیگر پا به دایره آزادی گذاشتید و می‌توانید از این نعمت برخوردار شوید. البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجا آورید.

از رنج و محنتی که در ظرف سی سال گذشته به شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر نعمت آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی را دریافته باشید. در این صورت می‌دانید که معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هرکس هرچه می‌خواهد بکند. در عین آزادی قیود و حدود لازم است. اگر حدودی در کار نباشد و همه خودسر باشند هیچ‌کس آزاد نخواهد بود و هرکس از دیگران قویتر باشد آنان را اسیر و بنده خود خواهد کرد. قیود و حدودی که برای خودسری هست همان است که قانون می‌نامند. پس مردم وقتی آزاد خواهند بود که قانون در کار باشد و هرکس حدود اختیارات خود را بداند و از آن تجاوز نکند. پس کشوری که قانون ندارد و یا قانون در آن مجری و محترم نیست مردمش آزاد نخواهند بود و آسوده زیست نخواهند کرد.

*. یغما، مهر ۱۳۵۷، شماره ۳۶۱، صص ۳۹۲ تا ۳۹۶.

این حقیقتی است بسیار ساده و روشن و هیچ کس منکر آن نمی‌شود. اما متأسفانه کمتر کسی به این حقیقت ایمان دارد. زیرا که غالباً می‌بینیم مردم قانون را برای دیگران لازم می‌دانند اما رعایتش را برای خودشان واجب نمی‌شمارند.

اگر هرکس معتقد بود که رعایت حدود قانونی تنها نسبت به دیگران واجب نیست بلکه نسبت به خود او هم واجب است تخلف از قانون واقع نمی‌شد و حال آنکه ما هر روز می‌بینیم بسیاری از اشخاص از قانون تخلف می‌کنند. کمتر کسی است که متوجه باشد که اگر من تخلف از قانون را از طرف خود جایز بدانم دلیلی ندارد که دیگران هم تخلف از قانون را از طرف خودشان جایز ندانند. در این صورت تخلف از قانون امری رایج و شایع خواهد بود و همان نتیجه دست می‌دهد که گفتیم یعنی آسایش از همه سلب می‌شود. متأسفانه بسیاری از مردم چنین‌اند که هر وقت بتوانند زور بگویند، می‌گویند، غافل از اینکه اگر بنا به زورگویی باشد امروز من می‌توانم به زیردست خود زور بگویم اما فردا زبردستی پیدا می‌شود که به من زور بگوید. پس همین کسی که امروز زور می‌گوید فردا دچار زبردست‌تر از خود می‌شود آنگاه آه و ناله می‌کند و به این ترتیب دنیا درست مصداق گفته‌ی شیخ سعدی می‌شود که می‌فرماید:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

داد و فریاد بر آری که مسلمانی نیست!

پس اولین سفارشی که در عالم خیرخواهی و میهن‌دوستی به شما می‌کنم این است که متوجه باشید که ملت آزاد آن است که جریان امورش بر وفق قانون باشد و بنابراین هرکس به قانون بی‌اعتنایی کند و تخلف از آن را روا بدارد دشمن آزادی است، یعنی دشمن آسایش ملت است.

یک کلمه دیگر هم در این باب می‌گویم و به مطلب دیگر می‌پردازم و آن این است که شما شنوندگان من یقین دارم بسیار شنیده‌اید که از تمدن و توحش و ملل متمدن و وحشی سخن می‌گویند. آیا درست فکر کرده‌اید که ملت متمدن کدام است و ملت وحشی چیست؟

گمانم این است که بعضی از شما خواهید گفت ملت متمدن آن است که راه‌آهن و کارخانه و لشکر و سپاه و تانک و هواپیما و از این قبیل چیزها دارد و ملت وحشی آن است که این چیزها را ندارد و یا خواهند گفت ملت متمدن آن است که شهرهایش چنین و چنان باشد، خیابان‌هایش وسیع و آسفالته، خانه‌هایش چند اشکوبه باشد و قس علیهذا. البته ملل متمدن این چیزها را دارند. اما من به شما می‌گویم بدانید که این چیزها فروع هستند و اصل تمدن نیستند. اصل تمدن این است که ملت تربیت داشته باشد و بهترین علامت تربیت داشتن ملت این است که قانون را محترم بدارد و رعایت کند. اگر این اصل محفوظ باشد آن فروع خود به خود حاصل می‌شود. اما اگر ملتی قانون را محترم ندارد هر قدر از آن چیزها داشته باشد نه می‌توان گفت تربیت دارد و نه می‌توان گفت متمدن است آن چیزها هم عاقبت از دستش می‌رود.

پس از این مقدمات که گمان می‌کنم قابل انکار نباشد می‌پردازم به اصل مطلب و یادآوری می‌کنم که وجود قانون بسته به دو چیز است: یکی قانون‌گذار و یکی مجری قانون و جمع این دو چیز را حکومت یا دولت می‌گویند و چون ملت‌های مخالف را در زمان‌های مختلف در نظر می‌گیریم می‌بینیم حکومت‌های آنها همه و همیشه یکسان نبوده و نیستند. گاهی از اوقات قانون‌گذار و مجری قانون

یک نفر بوده و گاهی چند نفر معدود و بعضی از ملتها هم بوده و هستند که قانون‌گذاری و اجرای قانون را تمام ملت بر عهده گرفته است.

قسم اول حکومت انفرادی و استبدادی است. قسم دوم حکومت خواص و اشراف است و قسم سوم را حکومت ملی می‌گویند که اروپاییان دموکراسی می‌نامند و هریک از این سه قسم هم اشکال مختلف داشته و دارد که چون مقصود من این نیست که به شما علم حقوق درس بدهم داخل این بحث نمی‌شوم و همین‌قدر می‌گویم ملتها هرچه داناتر و به رشد و بلوغ نزدیکتر می‌شوند به قسم سوم یعنی به حکومت ملی متمایل‌تر می‌گردند جز اینکه ملتها چون غالباً دارای جمعیت فراوان و کشور پهناورند و نمی‌توانند هر روز یک جا جمع بشوند و وظیفه قانون‌گزاری و اجرای قانون را خودشان مستقیماً بجا بیاورند.

بنابراین بهترین ترتیبی که پیدا کرده‌اند این است که ملت جماعتی را نماینده خود قرار دهد که به نام او قانون‌گذاری کنند و مجمع آن نمایندگان را ما مجلس شورای ملی نامیده‌ایم و مجلس هم چند نفر را برای اجرای قانون اختیار می‌کند که هیئت وزیران نامیده می‌شود. این هر دو جماعت در تحت ریاست عالیه یک نفر هستند که اگر او انتخابی باشد رئیس جمهوری نامیده می‌شود و اگر دایمی و موروثی باشد پادشاه است.

شما ملت ایران به موجب قانون اساسی که تقریباً سی و پنج سال پیش مقرر شده است دارای حکومت ملی پادشاهی هستید، اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این سی و پنج سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم بودن قانون برخوردار بوده باشید و

چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. آیا فکر کرده‌اید که علت آن چیست؟

من برای شما توضیح می‌کنم. علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را به‌درستی نمی‌دانستید و به وظایف آن قیام نمی‌کردید و بسیاری از روی نادانی و جماعتی از روی غرض و هوای نفس از شرایطی که در حکومت ملی باید ملحوظ شود تخلف می‌کردند. شرایطی که در حکومت ملی باید ملحوظ باشد چیست؟

فراموش نکنید که معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد البته می‌دانید که هرکس اختیاراتی دارد و در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می‌شود. پس اگر به مقتضای اختیارات خود چنانکه وظیفه وجدانی حکم می‌کند عمل نکند مسؤول واقع می‌شود و معنی مسؤول واقع شدن همیشه این نیست که کسی از او سؤال و بازخواست کند. مسؤول واقع شدن غالباً این است که شخص گرفتار عاقبت و خیم می‌شود. اگر مخلوقی نباشد که از او بازخواست کند خالق از او بازخواست خواهد کرد و بازخواست خالق را هم همیشه به روز قیامت نباید محول نمود غالباً بازخواست خالق در همین زندگانی دنیا واقع می‌شود و شخص جزای عمل خود را می‌بیند و چنانکه گفته‌اند:

از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو

اکنون ببینیم اگر ملت در اختیارات خود به مقتضای وظیفه قانونی و وجدانی عمل نکند چگونه مسؤول واقع می‌شود. طبقات ملت مختلفند و هرکدام در عمل حکومت ملی وظیفه خاصی دارند. عامه مردم موظفند که در انتخاب

نمایندگان خود برای مجلس شورای ملی اهتمام داشته باشند و نمایندگان صالح انتخاب کنند و پس از انتخاب مراقب رفتار آنان باشند تا افکار صالح یعنی عقاید آزادی‌خواهی یعنی قانون‌خواهی یعنی میهن‌دوستی نمایش دهند و معتقد باشند که خیر عموم خواستن بر اعمال اغراض شخصی مقدم است و هر فرد از افراد ملت مکلف است شغل و حرفه مشروع آبرومندی موافق استعداد خود اختیار کند و در انجام آن بکوشد.

نمایندگان ملت موظفند که در قانون‌گذاری و نظارت در اجرای قانون اهتمام ورزند و نمایندگی ملت را وسیله پیشرفت اغراض و هوای نفس و جاه‌طلبی قرار ندهند.

وظیفه وزیر این است که خود را مجری قانون و خدمتگزار ملت بداند و در پیشنهاد قوانین به مجلس و اجرای آن قوانین همواره خیر و صلاح ملت را در نظر داشته باشد.

وظیفه مستخدمین و کارکنان دولت این است که در اجرای قوانین از روی صحت و درستی وسیله پیشرفت کار وزیران باشند و موجبات آسایش ابنای نوع خود را که مخدومین ایشان هستند فراهم آورند.

وظیفه روزنامه‌نگاران این است که هادی افکار مردم باشند و ملت و دولت را به راه خیر دلالت کنند.

وظیفه پادشاه این است که حافظ قانون اساسی و ناظر اعمال دولت باشد و افراد ملت را فرزندان خود بداند و به مقتضای مهر پدری با آنها رفتار کند و گفتار و کردار خود را سرمشق مردم قرار دهد.

و روی هم‌رفته وظیفهٔ جمیع طبقات ملت این است که گفتار و کردار خود را با اصول شرافت و آبرومندی تطبیق کنند که چنانکه یکی از حکمای اروپا گفته است اگر بنیاد حکومت استبدادی بر ترس و بیم است بنیاد حکومت ملی بر شرافت افراد ملت است و مخصوصاً اگر متصدیان امور عامه شرافت را در اعمال خود نصیب میهن خویش نسازند کار حکومت ملی پیشرفت نمی‌کند.

و بالاخره جمیع طبقات باید دست به دست یکدیگر داده در پیش بردن حکومت ملی متفق و متحد باشند که بزرگترین آفت حکومت ملی اختلاف کلمه و نفاق است.

پس اگر افراد ملت فقط ملاحظات و منافع شخصی را منظور بدانند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جویی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح خارج شده به‌جای اشتغال به امور شرافتمند برای پیشرفت اغراض خصوصی وسایل نامناسب از تزویر و نفاق و فتنه و فساد و دسته‌بندی و هوجبگیری به‌کار برند،

و اگر نمایندگان ملت در قانون‌گذاری یا اجرای قانون اهتمام لازم نمایند و نمایندگی ملت را وسیلهٔ تحمیل و یا حفظ منافع شخصی بدانند و عوام‌فریبی را پیشهٔ خود بسازند و دسیسه‌کاری را شعار خود کنند یا معنی نمایندگی ملت را فقط مدعی شدن با دولت بدانند و اگر وزیران وزارت را فقط مایهٔ تشخیص و جلب منافع شخصی فرض کنند،

و اگر روزنامه‌نگاران به‌جای حقیقت‌جویی و رهبری ملت به راه خیر روزنامه را آلت هتاک و پیش بردن اغراض فاسد قرار دهند،

و اگر پادشاه حافظ قوانین نباشد و افراد ملت را فرزندان خود نداند و سلطنت را وسیله اجرای هوای نفس بسازد، و اگر طبقات ملت از طریق شرافت پا بیرون گذارند یا راه اختلاف و نفاق پیش گیرند گذشته از اینکه شخصاً مسؤول یعنی گرفتار عاقبت وخیم می شوند باید حتم و یقین دانست که باز اوضاع این سی و پنج سال گذشته تجدید خواهد شد و کشور و ملت هر روز گرفتار مصیبت و فتنه و فساد می شود و نه تنها آزادی تباه خواهد شد بلکه به دار فنا و نیستی خواهیم رفت.

و اگر ملت عبرت گرفته باشد و به وظیفه وجدانی خود عمل کند امیدواری می توان داشت که روزگار محنت و ذلت سپری شود و دوره شرافت و سعادت و سرفرازی برسد.

این مطالب را که اظهار کردم ممکن است بفرمایید سخنهایی مبتذل بود که همه کس می داند و گفتن نداشت. من هم آرزومندم که چنین باشد، یعنی به فعل ثابت کنید که به این حقایق ایمان داشتید و در آن صورت من از مبتذل گویی دلتنگ نخواهم بود.

.....

اکنون که باید امیدوار بود که طبقات ملت هم به خوبی امتحان بدهد اینجانب که گذشته از معلومات کتابی مدت پنجاه سال شاهد جریان امور این کشور و کلیه ممالک روی زمین بوده و به نظر دقت و عبرت در آنها دیده ام. در این هنگام موقع را مقتضی دیدم برحسب مسؤولیتی که متوجه من شده است این تذکرات را به ابناء وطن عزیز بدهم و قصد دارم اگر موفق بشوم بعدها هم در

مواقع مقتضی به شرح و بسط جزئیات این کلیات پردازم و در مهمات امور کشور یادآوری‌های لازم را به ملت بکنم، امیدوارم تذکراتم مؤثر شود و این ملت ستمدیده پس از قرن‌ها رنج و محنت عاقبت روزگار خوش ببیند. ان‌شاءالله.

مجله یغما - این مقاله متن سخنان مرحوم محمدعلی فروغی نخست‌وزیر ایران است در رادیو ایران در شهریور ۱۳۲۰ ... افسوس، افسوس که گوش شنوا نیست.

نصیحت بسی گفته‌اند اهل هوش

ولی نیست گوش نصیحت‌نیوش

مملکت ایران دیگر کمتر چنان معلمان و مربیانی تربیت خواهد کرد. آنان مردند ولی گفتارشان نمی‌میرد. با آزمایش‌ها مسلم است این نصیحت‌ها کارگر نمی‌افتد ولی وظیفه مجله یغماست که این‌گونه گفتارها را مکرر بر مکرر بازگو کند. به قول سعدی:

گرچه دانی که نشنوند بگوی

هرچه دانی تو از نصیحت و پند

زود باشد که خیره‌سر بینی

به دو پای اوفتاده اندر بند

دست بر دست می‌زند که دریغ

نشنیدم حدیث دانشمند